

زبان و ادب فارسی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۳، پاییز و زمستان ۸۹
شماره مسلسل ۲۲۰

رستم و هیرمند

دکتر علیرضا مظفری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

چکیده

با بررسی منابع اساطیری و حماسی مربوط به رستم چنان برمی‌آید که میان این قهرمان اساطیری و رودخانه هیرمند پیوندی معنادار وجود دارد. پیدایش هم‌زمان و غیرطبیعی آن دو در یک دوره به‌خصوص اساطیری و شهادت باورهای رایج در منطقه سیستان، حاکی از تأیید این پیوند رازآلود و قابل تفسیر است. با کنار هم چیدن آن اسناد و مدارک می‌توان ادعا کرد که رستم قهرمان خاص هیرمند و گاهی تجسم انسانی این رودخانه است.

کلیدواژه‌ها: رستم، هیرمند، سیستان، اساطیر ایران.

مقدمه

اگرچه برای نویسنده مقاله نیز مانند بسیاری از خوانندگان، ارزش، زیبایی و جذابیت اساطیر در همان سطح روایی آن است اما گاهی می‌توان نه برای افزودن ارزشی دیگر بر اساطیر بلکه برای یافتن اعتبار و اهمیت هر آن چیزی که اساطیر به گونه‌ای رازناک از آن‌ها سخن گفته و می‌گوید دست به تأویل و تفسیر اساطیر زد. این مقاله ضمن تلاش برای یافتن وجه اهمیت حیاتی رود هیرمند برای مردم سیستان و زابل، در پی آن است که - با قید احتیاط - نشانه‌های پیوند رستم و هیرمند را بر اساس منابع موجود پیدا کرده، نحوه دلالت اسطوره رستم را بر فراز و نشیب جریان آن رود تبیین نماید.

مرحوم مهرداد بهار، به نقل از استاد سرکاراتی، صورت اولیه نام رستم را rautah.us.taxman به معنی «رودی که به بیرون جاری است» ثبت کرده‌اند (بهار، ۱۳۶۲: ۱۵۷)، اما جناب دکتر سرکاراتی در ارتباطی که با ایشان داشتم، ثبت نظر خود از سوی مرحوم بهار را مخدوش اعلام فرموده، نقل گفتار خودشان را از زبان آن مرحوم، بدین ترتیب تصحیح فرمودند: صورت اصلی این نام rautas.taxman است و معنی آن «دارای تازش رود» است، یعنی کسی که مانند رود می‌تازد. در این نام هنگام نزدیکی h از کلمه rautah به t از taxman، تبدیل به S شده است. بنا به نظر ایشان، taxman در این نام هیچ پیوندی با واژه «تهم» ندارد.

با پذیرش این رأی می‌توان تصور کرد که در این نام، از «رود»، نه مفهوم عام و مطلق آن، بلکه رود خاصی اراده شده است؛ رود پرآبی که احتمالاً به لحاظ نقش مؤثری که در سیستان داشته، حافظ و ضامن آبادانی منطقه و به نوعی مانع از رخنه و نفوذ انیرانیان بوده است. البته از این حقیقت هم نمی‌توان چشم پوشید که در متون پیش از اسلام و بعد از آن، رود - در مفهوم عام آن - دارای قدرت و نیرویی شگرف تصور شده است. امروزه نیز مردم هر آبادی که رودی خاص در آن جاری است بدون آنکه نام خاص آن رود را بر زبان آورند، با گفتن «رود»، همان رود خاص را در ذهن همگان تداعی می‌کنند. با عنایت به جغرافیای سیستان، زادگاه رستم و خاندان او، بعید نیست که مراد از این رودی که در نام رستم بدان اشاره شده، رود هیرمند باشد.

همانندی رستم و هیرمند در خویشکاری

در فقرات ۶۷ - ۶۹ زامیادیش در خصوص رود هیرمند، چنین آمده است: «هلمند باشکوه و فرهمند که امواج سفید برانگیزد که طغیان کند * نیروی اسبی از آن اوست، نیروی شتری از آن اوست، نیروی مردی از آن اوست، فرّ کیانی از آن اوست، چندان فرّ کیانی در آن است ای زرتشت پاک که اینجا ممالک غیرایرانی را کنده و غرقه تواند ساخت * پس آنگاه در آنجا آنان (ممالک یا اقوام) سرگشته گردند، گرسنگی و تشنگی دریابند، سرما و گرما دریابند... این چنین فرّ کیانی پناه اقوام ایرانی و جانوران پنج گانه است از برای یاری مردان پاک و دین مزدیسنا» (یشتها، ج ۲: ۳۴۵). با دقت در اوصاف هیرمند و فرّه آن می توان دید که هر آنچه در باب آن رود و فرّش گفته شده، در حق رستم نیز صادق است؛ رستم نیز چون آن رود ویران کننده دشمنان ایران و حامی و «پناه اقوام ایرانی» است. مراد از بیان این سخنان آن است که اگر معنی لغوی نام رستم «دارای تازش رود» باشد، مراد از آن رود، نه هر رود بلکه رود به خصوص چون هیرمند است که باورهای اساطیری، عظمت و قدرت آن را دوچندان کرده و آن را دست کم برای باورمندان آن اساطیر به عنوان حامی و پناه ایرانیان معرفی کرده است. پس نام رستم یادآور حمایت گری رودی چون هیرمند است یا به عبارت دقیق تر رستم و هیرمند در خویشکاری حمایت از ایرانیان و قلع و قمع انیرانیان مشترک هستند. در کنار این شواهد نباید فراموش کرد که نه تنها رستم بلکه خاندان مادری او به نحوی با آب پیوستگی دارند؛ حضور «آب» در نام آن‌ها شایان توجه است: رودابه، سهراب، مهرب (رک. امیدسالار، ۱۳۸۱: ۳۵ - ۳۶).

همسرگزینی‌های برون مرزی

می‌دانیم که برای خاندان پدری رستم که ساکنان سیستان بودند، آب امر حیاتی بود و خود منطقه توان تأمین منابع آبی مورد نیاز ساکنانش را نداشت؛ بنابراین ساکنان سیستان از جمله خاندان پدری رستم که بزرگان منطقه بودند، گزیری از به دست آوردن منابع آب از طریق سرزمین‌های همسایه نداشتند. اینکه تمام زنان سران سیستان متعلق به سرزمین‌های بیگانه‌اند و غالب آن‌ها نیز حتی در نام پیوندی با آب دارند، نشان از میل خاندان پدری رستم به تأمین آب از سرزمین‌های همسایه دارد. با قید احتیاط، می‌توان گفت که زن در اساطیر

ایرانی به لحاظ تداوم بخشیدن به بقای نژاد و نسل، حکم بستر رودی را دارد برای جاری ساختن آب. از این رو ازدواج پادشاه یا قهرمان اساطیری با زنی متعلق به کشوری دیگر را - که در سنت اساطیری ما بسیار اتفاق افتاده - می‌توان به اراده معطوف به تملک یا جاری ساختن رودی از آن کشور به درون خاک ایران تعبیر کرد. فرزند زاده شده از این ازدواج را می‌توان بیان‌کننده جریان رودی از موطن مادر آن فرزند به سوی خاک ایران دانست. همچون ازدواج زال با رودابه، رستم با تهمنه، سیاوش با فرنگیس، کیکاووس با سودابه...

همانندی رستم و هیرمند در زایش غیرطبیعی

نکته جالب توجه این است که رستم و هیرمند به لحاظ زایش غیرطبیعی نیز با یکدیگر همانندی دارند. شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب انصاری در کتاب *نخبه‌الدهر فی عجائب البر والبحر* در توصیف این رود چنین می‌نویسد: «گویند که منوچهر پسر ایرج پسر فریدون آن را کنده است» (ص ۱۴۶). این بدان معنی است که دست کم در باور گروهی از مردم آن منطقه، هیرمند رودی نیست که به صورت طبیعی پدید آمده باشد. شاید افسانه پدیدار شدن هیرمند به وسیله منوچهر، بازخوانی دگرسانی است که در مورد پیوند منوچهر با دریاچه کانسه در منابع پیش از اسلام مضبوط است: «از منوچهر این سودها بود... و افزودن دریاچه کانسه که افراسیاب آن را پایمال کرده بود و آب را از آن روانه ساخت» (مینوی خرد، ص ۴۴). و شگفت‌تر آن که رستم نیز در دوره آن پادشاه و با مداخله او در ازدواج زال و رودابه و به صورت غیرطبیعی به دنیا آمده است:

بیامد یکی موبدی چرب‌دست مر آن ماهرخ را به می کرد مست
 بکافید بی‌رنج پهلوی ماه بتایید مر بچه را سر ز راه
 چنان بی‌گزندش برون آورید که کس در جهان این شگفتی ندید...
 (شاهنامه، ج ۱: ۲۳۸)

نقش گیسوی بلند رودابه در زایش رستم

وقتی که سخن از زایش غیرطبیعی رستم به میان می‌آید نباید از نکته‌های باریکی که در شاهنامه پیش از زایش رستم به میان آمده، با سهل‌انگاری گذشت. یکی از این نکته‌های باریک و نغز، گیسوی بلند رودابه است^۱. قطعاً نمی‌توان تصور کرد که این موهای بلند، صرفاً برای این در متن روایت اساطیری زال وارد شده که رودابه به مدد آن، زال را از پای

قصر به بالا و سوی خود بکشاند؛ چون زال از تمسک به گیسوی بلند رودابه طفره رفته، به مدد کمند خویش خود را به بالای قصر رسانده است. هرچند که در منابعی که به رمزگشایی از نمادها پرداخته‌اند، تعابیر متفاوتی از مو به‌ویژه موی بلند ارائه شده است و غالباً تحت تأثیر اساطیر عبرانی و به‌طور مشخص روایت سامسون و موهای بلند او (کتاب مقدس، سفر داوران، باب ۱۶)، موی بلند را رمزی از قدرت دانسته‌اند، به این نکته بسیار مهم تأکید می‌ورزند که «در حالی که موی سر به خاطر اینکه در بالاترین قسمت بدن می‌روید، رمز نیروهای معنوی است و می‌تواند درون رمزیت آب با اقیانوس زبرین معادل گردد، موی تن معادل اقیانوس زیرین و نشانه قدرت غیرمنطقی گیتی و زندگی غریزی به‌شمار می‌آید... همچنین موها نشانه باروری و حاصلخیزی نیز هستند... در رمزپردازی‌های هندی، موها نظیر رشته الیاف رمز خطوط نیروی جهان هستی است؛ از سوی دیگر موها با عنصر آتش و نشانه زایش نیروهای بدوی در ارتباطاند» (J.E.Cirlot, 129-130). در کنار این رمزگشایی‌ها که احتمالاً می‌تواند با موی بلند رودابه در ارتباط باشد، نباید از پاره‌ای مشابهت‌های اساطیر ایران و هند غافل ماند. به نظر می‌رسد موهای بلند رودابه پیوندی رازناک با موهای انبوه و بلند «شیوا» در اساطیر هند داشته باشد. اگر هیرمند را در اساطیر ایران هم‌ارز رود گنگ در اساطیر هند بدانیم، خواهیم دید که نحوه پیدایش این دو رود بر اساس روایت‌های اساطیری شباهت به هم نیست. اگر کنده‌شدن زمین تا ژرف‌ترین نقطه آن را به‌وسیله فرزندان «ساگاره»، تمهید مقدمه‌ای برای ایجاد بستر برای جاری‌شدن رود گنگ بدانیم، همانندی اولیه این دو رود را آشکارتر خواهیم یافت. «...ساگاره سی‌هزار سال بر زمین فرمان راند و با همه تلاش خویش نتوانست گنگ را بر زمین جاری سازد تا اینکه بهاگیراته یکی از فرزندان زادگان او با دست یازیدن به ریاضت کشتی به مقامی رسید که توانست از برهما، تمنا کند گنگ را بر زمین جاری سازد و برهما به گنگ فرمان داد و بر زمین جاری شد. گنگا از ترک آسمان ناخشنود بود و خدایان دریافتند که اگر گنگ با همه قدرت از آسمان بر زمین فروافتد، همه زمین را نابود می‌کند. پس برهما، بهاگیراته را از خطر آگاه ساخت و از او خواست تا از شیوا یاری جوید. بهاگیراته به درگاه شیوا به نیایش پرداخت و از او یاری خواست و شیوا وعده داد با فرود آوردن گنگ بر قله کیلسا و جاری ساختن آن از درون انبوه موهای خود از قدرت گنگا بکاهد. گنگ با فرو افتادن بر کیلسا و گذر از درون موهای شیوا به هفت شاخه تقسیم شد» (ایونس، ۱۳۸۱: ۲۰۴ - ۲۰۲).

نکته بسیاری مهمی که احتمالاً تا کنون چندان مد نظر نبوده است، بررسی تطبیقی شخصیت «شیوا» و «زال» است که این مطابقت شاید بتواند نوری بر نقاط مبهم و تاریک اسطوره زال بتاباند. می‌دانیم که همانندی شیوا و زروان، خدای زمان، بیش از آن است که نیازی به ذکر شاهد و برهان باشد و پیش از این نیز، این همانندی مورد بررسی قرار گرفته است (رضی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۱۴۳ - ۱۱۴۲). اما نکته مهم این است که در سنت حماسی ایران، زال نمودگار زروان شده و از این رو بسیاری از روایت‌های منسوب به شیوا از طریق همسانی او با زروان در قالب سرگذشت و تقدیر زال فرو ریخته شده است. مثلاً «شیوا چون ارزانی کننده طول عمر، خدای طبابت و داروست» (ایونس، ۱۳۸۱: ۷۲)، این ویژگی او در قالب داروگری‌های زال - البته با راهنمایی‌های سیمرغ - چه در ماجرای زایش رستم و چه در مداوای او و رخس در نبرد با اسفندیار نمود پیدا کرده است. «یاری شیوا برای جنگجویان بسیار ارزشمند است» (همان)، همچنان که یاری‌های زال را به ویژه در قبال فرزندش رستم بارها دیده‌ایم. اما از همه مهم‌تر زایش «کرتی‌کیا» از شیواست (البته بنا به روایتی). قهرمانی‌های کرتی‌کیا را می‌توان با دلآوری‌های رستم مقایسه کرد. «به روایتی کرتی‌کیا پسر شیوا بدان جهت زاده شد تا با اسوراها (قوای شر) به ستیز برخیزد. می‌گویند اسورایی به نام تاراکه Taraka با دست یازیدن به ریاضت، برهما را ناچار ساخت تا موهبتی را که در آرزوی آن بود، بدو ارزانی دارد: و این موهبت روئین‌تنی و زخم‌ناپذیری در برابر همگان، جز پسر شیوا بود (قس: اسفندیار و روئین‌تنی او و زخم‌پذیری او در برابر رستم فرزند زال). در این هنگام شیوا را پسری نبود و پس از، از دست دادن همسر خویش ساتی،... او را سودای ازدواج نبود... تاراکه با اتکای به روئین‌تنی خویش، هوای کشورگشایی کرد و نه تنها زمین که قلمرو بسیاری از خدایان را تسخیر کرد (قس: تهدید گشتاسب از سوی اسفندیار و میل به پادشاهی)... خدایان رهایی از ستم تاراکه را به مشورت نشستند و از شیوا خواستند دیگر بار ازدواج کند. پس به خواست خدایان ساتی به هیئت پارواتی دختر زیبای هیمالیا بار دیگر زاده شد... پارواتی زیبا و افسونگر در حالی که به گرد آوردن و چیدن گل‌ها مشغول بود نزدیک و نزدیک‌تر شد و کاملاً در دیدرس شیوا قرار گرفت (فردوسی جمع آوردن گل‌ها و نزدیکی به زال را به کنیزکان رودابه وانهاده است:

همی گل چدند از لب رودبار رخان چون گلستان و گل در کنار
نگه کرد دستان ز تخت بلند پیرسید کین گل پرستان کینند؟
چنین گفت گوینده با پهلوان که از کاخ مهرباب روشن روان
پرستندگان را سوی گلستان فرستد همی ماه کابلستان...

(شاهنامه، ج ۱: ۱۶۴)

سرانجام شیوا به خاطر خدایان به ازدواج با پارواتی رضایت داد؛.. اگنی با یاری پارواتی تخمه‌ای از شیوا به چنگ آورد و بی‌درنگ به جایگاه ایندرا روان شد. اگنی در برابر شیوا خدایی فرودست بود و هم بدین دلیل او را یارای حمل تخمه شیوا نبود. تخمه شیوا در طول راه سنگین و سنگین‌تر شد و سرانجام اگنی به هنگام عبور از گنگ آن را رها کرد. بر ساحل رود گنگ از تخمه شیوا پسری به زیبایی ماه و رخسندگی خورشید سر برآورد و بدین سان کرتی‌کیا تولد یافت... دختران شش راجه که بر ساحل گنگ مقدس مشغول تن‌شویی بودند او را مانند مادرخوانده‌هایی باشیر خود پروردند (قس: به رستم همی داد ده دایه شیر / که نیروی مرد است و سرمایه شیر / همان: ۲۴۱). کرتی‌کیا بالید و بزرگ شد و به فرماندهی سپاه آسمان رسید و سر از تن تارا که اهریمن جدا ساخت...» (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۵۲ - ۱۵۵). «... معروف است که کرتی‌کیا شش سر و دوازده دست داشت» (همان: ۱۵۰)، اگر این بدان معنی باشد که نیروی او با نیروی شش سر مرد برابر بود، فردوسی نیز خورش رستم را در کودکی، خورشِ «پنج مرده» می‌خواند:

چو از شیر آمد سوی خوردنی شد از نان و از گوشت افزودنی
 بدی پنج مرده مر او را خورش بماندند مردم از آن پرورش
 (شاهنامه، ج ۱: ۲۴۱)

نکته دیگر که در خور توجه است، این است که شیوا همچون زروان، دوجنسی است. در اساطیر هند گاهی این دو جنسی از هم تفکیک می‌شود؛ اگر زال را نمودگار زروان بدانیم و زروان را همسان شیوا، دور نیست که زال و رودابه را بتوان دو جنس منفک‌شده زروان انگاشت (البته با قید احتیاط). بعد مردانگی او در زال و بعد زنانه او در رودابه متجلی شده است. در این تفکیک، موی بلند شیوا در مجلای زنانه او یعنی رودابه نمایان شده است و بدین ترتیب نقش گیسوان بلند رودابه برای جذب زال و نهایتاً زایش رستم (که در این مقام او را نمودگار انسانی رود هیرمند یعنی مابازاء رود گنگ در اساطیر هند معرفی کرده‌ایم) معلوم می‌گردد.

تبیین قاعده‌ای مکرر در اساطیر جهان

درسنن اساطیری غالب ملل جهان از هند گرفته تا یونان، هر رودی با قهرمان یا الهه‌ای مربوط است؛ آن‌گونه که در سنت اساطیری ما ایرانیان رودی به نام اردویسور ناهید، به

ایزدبانویی بدین نام مخصوص بوده است. «آن طوری که این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک آب مینوی تصور نمود چه آن رودی است به بزرگی تمام آب‌های روی زمین که از فراز کوه (هکر) به دریای (فراخ کرت) فرو ریزد؛ اقیانوس را به جوش و خروش در آورد؛ رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است؛ رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است... در کنار هر یک از این رودها و دریاها، قصری هزارستون با هزار دریچه درخشان برای ناهید برپاست...» (پورداد، یشتها، ج ۱: ۱۶۶ - ۱۶۷). در اساطیر یونان، «آکلوس Achelooos نام بزرگ‌ترین رودخانه یونان و همچنین نام خدای این رود می‌باشد... در داستان‌های مختلف، گاهی او را پسر خورشید و زمین... دانسته‌اند (قس: داستان رودابه و زال؛ تو را با چنین روی و بالای و موی / ز چرخ چهارم خور آیدت شوی. شاهنامه، ج ۱: ۱۶۲؛ چنین گفت با بندگان خوب چهر / که با ماه خوبست رخشنده مهر. همان: ۱۶۵) و چنین می‌گویند که این رودخانه در آغاز Phorbas نام داشت، ولی یک روز آکلوس هنگام عبور از آن بر اثر تیری از پای درآمد و در همان رودخانه افتاد و مرد و از آن تاریخ آن رود به نام قهرمان مزبور معروف گشت (قس: زخمی شدن رستم در جنگ با اسفندیار و افتادنش در رود هیرمند، با این تفاوت که رستم از آن رود زنده بیرون آمد)... رودخانه آکلوس، اکنون Aspropotamo خوانده می‌شود و در دهانه خلیج Patras به دریای ایونی می‌ریزد» (گریمال، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶ - ۷). بدین ترتیب اگر سنت حماسه‌پردازی ایرانی اجازه می‌داد، می‌شد رستم را قهرمان خاص رود هیرمند تلقی کرد، رودی که به همراه قهرمان خاص خود و همانند او، در یک دوره و به طرز غیرمعمول هستی یافت.

رمز و راز اراده معطوف به اسارت رستم

در زبان اوستایی -*Haētav* اسم مذکر و به معنی «سد و بند» است. این ریشه در هندی باستان به صورت -*setav* به معنی «سد و پل، گذرگاه روی رودخانه»، اوستی: *xīd* و *xēd* به معنی «پل»، سریکولی: *yeid* و یغناپی: *ītk* «پل و گذرگاه»، ترجمه پهلوی *xwēs* به کار رفته است. همچنین اسم مذکر -*haētumant* نام رود هیرمند است. این نام در یشت ۱۹ بند ۶۷ آمده است. در وندیداد فرگرد ۱ بند ۱۳ و فرگرد ۱۹ بند ۳۹ به عنوان نامی برای سیستان و سرزمین‌های حوزه رود هیرمند نیز به کار رفته است. این نام در افغانی *hēlmand* و در ترجمه سنسکریت *hētōmand* آمده است (Bartholomae, Ch, 1961. 1728-1729).

در زبان سنسکریت -*setu* از ریشه فعلی *si* به معنی «به زنجیر کشیده شده، به بند کشیده شده»^۴ و در حالت اسمی به معنی «بند، زنجیر، پل، سد، مرزبندی» است (Pokorny, J, 195:892). غرض از تذکار این موارد این است که این نام با معانی مذکور می‌توانست مضمون «به بند کشیده شدن» را وارد روایت حماسی - اساطیری رستم بکند. با این مقدمه می‌توان چنان پنداشت که اصرار گشتاسب برای به بند کشیدن رستم توسط اسفندیار، اصرار حکومت برای ایجاد سد و بند در برابر جریان رودخانه مهارناشدنی هیرمند است، رودخانه‌ای که مهم‌ترین منبع تأمین آب منطقه سیستان و از آن جمله خاندان زال است و قطعاً هرگونه اقدام برای مهار جریان آن رودخانه با مخالفت آن خاندان می‌توانست روبه‌رو شود. امتناع آب پرخروش هیرمند از احداث سد و بند در برابرش، از زبان رستم شنیده می‌شود آن‌گاه که می‌گوید:

ز من هرچ خواهی تو فرمان کنم به دیدار تو رامش جان کنم
مگر بند کز بند عاری بود شکستی بود زشت کاری بود
نیند مرا زنده با بند کس که روشن روانم برینست و بس
ز تو بیش بودند گنداوران نکردند پیم به بند گران ...

(شاهنامه، ج ۶: ۲۴۹)

با این مقدمه شاید بتوان رستم را تجسم و تجسد انسانی رود اساطیری هیرمند و نقش حمایت‌گری او دانست. اگر این تفسیر از رستم و هیرمند سهمی از واقعیت داشته باشد، آن‌گاه می‌توان برخی از فراز و نشیب‌های روایت پهلوانی‌های رستم را به نحو دیگری تفسیر کرد؛ مثلاً آیا کشته شدن رستم به دست نابرداری‌اش آن هم در ژرفای چاه، حکایت از خشک شدن آب رود هیرمند در دوره‌ای از تاریخ آن رود نیست؟ رودی که با خشک شدنش، سیستان را دچار خشکسالی و ویرانی کرد. تخریب بنیادهای سیستان با این فاجعه طبیعی، در روایت‌های حماسی - اساطیری، با طرح ماجرای لشکرکشی بهمن به سیستان و کین‌خواهی او از خاندان رستم بعد از مرگ رستم، بیان شده است و این حادثه‌ای است که زال پیش از جنگ رستم و اسفندیار آن را پیش‌بینی می‌کرد:

به دست جوانی چو اسفندیار اگر تو شوی کشته در کارزار
نماند به زاولستان آب و خاک بلندی بر و بوم گردد مگاک

(شاهنامه، ج ۶: ۲۷۴)

یعنی مرگ رستم و خشک شدن هیرمند به لحاظ تخریب بنیادهای آبادانی منطقه زابلستان یکی است. نکته جالب دیگر اینکه فردوسی، در مقامی که اسفندیار برای بند کردن رستم

آمده و در سطح ظاهر این روایت، میان او و هیرمند هیچ پیوندی نیست، از زبان زال، ناگهان ماجرای روی گرداندن اسفندیار از هیرمند را به میان آورده است - و این یعنی بالا آمدن «هیرمند» از ژرف ساخت به سطح روساخت روایت:

چو برگردد او از لب هیرمند تو پای اندر آور به رخس بلند
(همان: ۲۷۵)

نتیجه گیری و یک پیشنهاد

با توجه به آنچه گذشت پیوند رود هیرمند و رستم از نحوه پیدایش، دوره زایش، پادشاه دخیل در پیدایش آن دو و کروفر همواره رستم در کرانه آن رود، می توان رستم را قهرمان خاص آن رود و گاهی تجسم و تجسد انسانی هیرمند دانست. اگر این نظریه سهمی از واقعیت داشته، مورد پذیرش صاحب نظران اساطیر ایران باشد، دست کم اندیشیدن بر روی صورت دیرینه نام رستم، موجه به نظر می رسد. گفتیم که مرحوم بهار نام رستم را - البته به نقل از دکتر سرکاراتی - صورت دگرگون شده rautah.us.taxman دانسته اند. جکسون در پاراگراف ۷۵۰ از کتاب ارزشمند خود پیشوند *uz-* و *us* را «پیش، بالا، بیرون» معنی کرده است (Jackson, 1892). کنت در پاراگراف ۸۴ از کتاب خود می نویسد: «پیشوند *ud-* به معنی «بالا، بیرون» پیش از مصوت ها تغییری نمی کند: *ud-apatata* به معنی «شورش کرد». اما پیش از صامت های واکبر، خود نیز دچار واکبری شده و بدل به *uz-* می گردد، مانند: *uzma=uz-zma* به معنی «بر زمین» (Kent, 1953). و بالاخره ویتنی نیز در پاراگراف ۱۰۷۷ از کتاب خود آن را به معنی «بالا، بیرون، فراز» ثبت کرده است (Whitney, 1879). یعنی دلایل کافی برای معنی «رودخانه برون ریز» از نام رستم موجود است و این معنی با رودخانه هیرمند که از سرچشمه خود به سرزمینی دیگر یعنی سیستان می ریزد یا با طغیان های فصلی و برون ریز کردن آب آن رود، پیوندی معنی دار پیدا می کند. سخن آخر اینکه محتمل است نام «رستم» (یعنی رودخانه برون ریز) عنوان وصفی برای هیرمند باشد و نام نهادن کودکان به نام رود در ایران امری شایع است. هنوز کم نیستند کودکانی که در آذربایجان به نام رود «ارس»، «آراز» نامیده می شوند یا در جاهای دیگر تسمیه به نام هایی چون «سیحون» و «جیحون»، امری شایع است. البته باز تأکید می شود که این نظر که صرفاً بر پایه فرضیه پیوند رستم و هیرمند ارائه شده، هنوز توان و پشتوانه علمی کافی را برای نفی نظر استاد سرکاراتی ندارد و صرفاً به عنوان طرحی برای اندیشه ارباب نظر ارائه شده است.

- با سپاس ویژه از همکار ارجمندم جناب آقای دکتر خسرو قلی زاده از بابت مساعدت های علمی در بخش منابع مربوط به زبان های ایران پیش از اسلام در این مقاله.

پی‌نوشت‌ها

۱- در مورد ازدواج کیکاوس و سودابه باید توجه داشت که این ازدواج به لحاظ سترون ماندن سودابه، در باورهای ایران پیش از اسلام ازدواجی نافرخته بوده است (... در نخستین گله شکوه کند ارت‌نیکِ بزرگوار از زنی که فرزند نژاید، به منزل او داخل مشو، در بستر او میاسای... / یشتها، ج ۲: ۱۹۹). این ازدواج و پیامدهای ناگوار آن را - با قید احتیاط - می‌توان بیان‌کننده‌ی اراده‌ی فاسد کیکاوس برای تملک رودی دانست که نه تنها آبی از آن به سوی ایران جاری نشد، بلکه سبب انحراف مسیر رودی پرآب (سیاوش) به سوی توران و نهایتاً خشکیدن آن شد.

۲- «بنا بر روایت بندهش دریاچه‌ی کیانسه (یا کانسه) در سیستان قرار دارد...» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۱۳۱).

۳- شاهرخ مسکوب، تلاش کرده است تا بلندی گیسوان رودابه را با آیین پاکشایی دختران و پیروی از سنن قصه‌های عامیانه توجیه کند. (رک. مسکوب، ۱۳۷۴: ۱۹۹ - ۲۰۳).

۴- از شگفتی‌های تناسب «زنجیر» با برخی از رودها این است که در ادبیات فارسی دجله و گاهی جیحون با زنجیر پیوندی رازناک دارد. اگر ماجرای بستن پل آهنی بر روی آن رود را در شکل‌گیری این پیوند لحاظ نکنیم، می‌توان به ارتباطی کهن میان رودها و «زنجیر» باور داشت:

ماه نو را نیمه‌ی قنذیل عیسی یافته دجله را پر حلقه‌ی زنجیر مطران دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۰)

تا سلسله‌ی ایوان بگسست مداین را در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
(همان: ۳۵۸)

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است
(منسوب به سلمان ساوجی و ناصر بخارایی، رک. سلمان ساوجی، ۱۳۷۱، مقدمه: ۱۱۶)

ز رشک حلقه حلقه آب کاندرد جوی او غلظد همی بر خویشتن زنجیر پیچد هر زمان جیحون
(سیدحسین غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۶۳)

با توجه به بیت زیر از سلمان ساوجی چنان می‌نماید که «به زنجیر کشیده شدن رود» مجازاً به معنی پدید آمدن چین‌وشکن بر روی رود در اثر وزش باد بوده است:

ز عشق خط روان مسلسل قلمت نسیم، آب روان را کشیده در زنجیر
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۵۷۵)

منابع

- امید سالار، محمود. (۱۳۸۱)، *جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی*، چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۸۱)، *شناخت اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲)، *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)*، چاپ اول، تهران، توس.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی. (۱۳۶۸)، *دیوان خاقانی*، به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، تهران، زوار.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱)، *دانشنامه ایران باستان*، چاپ نخست، تهران، سخن.
- سلمان ساوجی. (۱۳۷۱)، *دیوان*، به تصحیح ابوالقاسم حالت، چاپ اول، تهران، انتشارات «ما».
- سیدحسن غزنوی. (۱۳۶۲)، *دیوان*، به تصحیح سیدمحمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- انصاری، شمس‌الدین محمدبن ابی طالب. (۱۳۸۲)، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه سیدحمید طبیبیان. چاپ اول، تهران، اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۶۶)، *شاهنامه*، تحت نظر ی. ا. برتلس، ج ۱، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- _____ . (۱۹۶۷)، *شاهنامه*، به تصحیح م. ن. عثمانوف، ج ۶، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). (۱۳۸۳)، *انجمن کتاب مقدس ایران*.
- گریمال، پیر. (۱۳۷۸)، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۴)، *تن پهلوان و روان خردمند*، چاپ اول، تهران، طرح نو.
- مینوی خرد. (۱۳۶۴)، *ترجمه احمد تفضلی*، چاپ دوم، تهران، توس.
- *بشتها*. (۱۳۷۷)، *ترجمه ابراهیم پورداود*، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- Bartholomae. Ch. 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Jackson, A.V.W. 1892, *An Avesta Grammar in Comparition With Sanskrit*, Stuttgart.
- J.E.Cirlot. A Dictionary of Symbols. Translated from the Spanish by Jack Sage ;Foreword by Herbert Read. Philosophical Library, 1962.
- Kent, R.G. 1953, *old Persian*, American Oriental Society New Heven, Connecticut.
- Pokorny, j. *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, 3band, Francke Verlage, Berlin und Munchen.
- Whitney, W.d. 1879, *A Sanskrit Grammar*, Leipzig, Breitkopf and Hartel.